روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران • صاحب امتیاز و مدیرمسئول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان فاطمی، خیابان بهرام مصیری، پلاک ۲۲ • تلفن: ۵۴ و ۸۸۹۳۶۲۷۰ • نمابر: ۸۸۹۲۵۴۶۷
تلفن آگهی‌ها: ۸۶۰۳۶۱۱۹ • تلفن امور آگهی‌های شهرستان‌ها: ۷-۴۴۰۱۹۸۰۵ • تلفن امور مشترکین: ۸۸۹۰۳۵۴۸
توزیع: شرکت‌پیام‌رسان سبز تلفن: ۶۶۲۶۵۰۰۷ - ۰۹۱۲۳۵۸۳۲۹۳ • چاپ: صمیم تلفن: ۴۴۵۳۳۷۲۵
www.sharghdaily.ir
شنبه ۶ خرداد ۱۴۰۲ • ۷ ذی‌القعده ۱۴۴۴ • ۲۷ می ۲۰۲۳ • سال بیستم • شماره ۴۵۶۳ • ۱۲ صفحه
اذان ظهر تهران ۱۲:۰۱ • اذان مغرب ۱۹:۳۲
اذان صبح فردا ۳:۰۹ • طلوع آفتاب ۴:۵۲

روزنامه شرق

• حضور لک‌لک‌ها در اطراف دریاچه زریبار مریوان روستاهای ده‌رتفی، پیرصفا، ینگیجه کانی‌سانان سبب ایجاد جاذبه‌ای طبیعی و گردشگری شده و این بخش را به مقصد تعداد زیادی از گردشگران تبدیل کرده است.
عکس: سید مصلح پیرخضرانیان، ایرنا

دیالوگ روز

آدم‌برفی - داود میرباقری - ۱۳۷۳

اسی دربدر (داریوش ارجمند): اینجا نمی‌شه به کسی نزدیک شد
آدما از دور دوست‌داشتنی‌ترن. می‌دونی برد با اونابیه که از مخشون کار می‌کشن.
بخوای از دلت مایه بذاری، سوختی!

هنرخوانی

کافه‌ئین

به‌مناسبت نمایشگاه گروهی «کافه‌ئین»

فرهاد اکبرزاده: می‌توان به پرسش از رابطه گفتار و مکان، یا این پرسش که آیا مکان محتوایی دارد، کمی عمق و بُعد فلسفی-تاریخی داد و مثلا ادعا کرد که همواره در تاریخ فلسفه رابطه پیدا و پنهان میان سخن و مکانی که آن سخن در آن بیان شده وجود داشته است. مثلا در یونان باستان، سقراط بساط پرسشگری‌اش را در «آگورا» که همان فضای مرکزی شهر بود و افراد در آن به گفت‌وگو و دادوستد می‌پرداختند، پهن می‌کرد. محاورات او، آن‌طور که از افلاطون یا گزنفون به ما رسیده، حول مفاهیم مجردی مثل معنای عدالت یا دینداری می‌چرخند که اگر کمی از آنها فاصله بگیریم، می‌بینیم سپهر گفتار او شهر و سوژه اصلی‌اش نه آن مضامین بلکه به صحنه بردن «شهروند پرسشگر» بود. افلاطون، معمار و مؤسس فلسفه، همان استاد انتزاع، استاد جدایی ایده از ماده، روح از جسم، کلاس‌های درسش را از آگورا به آکادمی برد. جایی که بر سردر آن نوشته بود «آن که هندسه نمی‌داند وارد نشود». اما ارسطو همان که راه می‌رفت و درس می‌گفت و اصلا به همین دلیل فلسفه‌اش را مشاء (راه‌رونده) می‌نامند، لوکوئم یا لیسه (lycée) را محل گفتار خود ساخت. چیزی که در فرانسوی یک دوره آموزشی است شبیه همان دوران متوسطه خودمان. یعنی جایی مابین آگورا و آکادمی. مسئله مکان در مورد اپیکور هم جالب توجه است. هدف فلسفه اپیکور دستیابی به زندگی شاد بود و از همین رو گفتار و حتی مکتب اپیکور نمی‌توانست در جایی بهتر از «باغ» بیان مناسب خود را بیابد. بعدها رواقیون گفتارشان را در سایه سقوط امپراتوری و ازدست‌رفتن مفهوم ثبات و شهر، در سایه ستون‌های مخروبه و ویران به مرگ و فناپذیری و گذرایی زندگی معطوف کردند. بعدتر، یعنی در قرون وسطا گفتار آگوستین درنهایت به وصلت مسیحیت با نهادی به نام کلیسا انجامید. باری، برای این رابطه می‌توان نمونه‌های زیاد دیگری هم آورد و مثلا گفت این داستان حتی در تاریخ معاصر خودمان و کارگاه رضا براهنی، استاد برکنارشده دانشگاه در آن زمان، هم صادق است که کارگاهش را عملا در یک «زیرزمین» برگزار می‌کرد.

با این مقدمه نسبتا طولانی قرار است به این پرسش برسیم که «چه گفتاری می‌تواند در کافه شکل بگیرد؟». برای پاسخ به این پرسش اول باید دید کافه کجاست. کافه جایی مابین خانه و خیابان است، یا به عبارتی کافه لحظه تعلیق روابط ضروری حاکم بر این دو است. به عبارتی ما در کافه نه آن‌قدرها آرامش و سکون خانه را داریم و نه چندان حرکت و تنش خیابان را. کافه لحظه تعلیق یا بهتر است بگویم حد فاصل امر خصوصی و امر عمومی است اما این را که کافه مکان ضروریات نیست، می‌توان این‌طور توضیح داد که ما معمولا به کافه نمی‌رویم که غذایی بخوریم و سیر شویم بلکه به کافه می‌رویم تا برای لحظاتی از ضرورت‌های حاکم بر زیست‌مان دور شویم. و به خاطر همین دورشدن از ضرورت‌ها می‌توان کافه را مکانی برای گفتار استتیکی به‌شمار آورد و اگر کمی فنی‌تر بگویم، می‌شود گفت: کافه دستگاه تولید «تفاوت جزئی» است.

قهوه نوشیدنی اصلی کافه نیز جدا از تاریخ و مسائلی که در پس خود دارد، خودش عرصه همین «تفاوت جزئی» است. گذشته از این، اگر فضای پساسیاسی معاصر را عرصه برخورد دو نوع نیهیلیسم، نیهیلیسم رادیکال و نیهیلیسم منفعل ببینیم، یعنی جایی برای بروز و تحقق دو نوع وضعیت خاص، قهوه وضعیت جالبی برای توضیح این تعلیق دارد. برای یک نیهیلیست رادیکال جهان جایی است که ارزش‌های شق‌ورق حاکم بر او در آن امکان تحقق نمی‌یابند؛ مثل یک سوژه انتحاری از جنس القاعده‌ای یا هر شکل دیگرش. اما در سوی دیگر جهان برای نیهیلیست منفعل محل فرسودگی و از دست‌شدن ارزش‌های والاست. به عبارتی ارزش‌ها در او از نفس‌افتاده و لَخت‌اند. دشوار می‌توان خون را در رگ‌هایش به جوش آورد تا از روی کاناپه‌اش بلند شود و برای امر جمعی کاری کند. پس ما در سویی ارزش‌هایی داریم که جهان مناسبی برای خود نمی‌یابند و در طرف دیگر سوژه‌های منفعلی که ارزش‌ها در آنها دچار خمودگی و فرسایش‌اند. پس اگر بخواهیم این دو نیهیلیسم را به‌صورت دو نوع رویکرد به مصرف چیزی توضیح دهیم: اولی طالب مخدر است و دومی انرژی‌زا. نیهیلیست رادیکال برای تخدیر و آرام‌کردن ارزش‌های شق‌ورق درونش باید به نوعی به‌دنبال تخدیر و آرام‌کردن باشد، تا بتواند مازاد حرکت (شاید بیش‌فعالی)اش را تاب‌آوردنی و قابل‌تحمل کند و نیهیلیست منفعل باید برای به حرکت درآوردن و تحریک چیزی در خود به دنبال انرژی‌زا و مهیج باشد و جالب اینکه قهوه بسته به طبع‌های مختلف هم محرک و مهیج است و هم مخدر و آرام‌کننده. پس در اینجا هم ما با نوعی تعلیق طرفیم؛ تعلیق حرکت و سکون.

بنابراین گفتار حاکم بر کافه از این نظر به هنر نزدیک است که عرصه «تفاوت جزئی» است و از این نظر به سیاست که مکان تعلیق ضرورت‌های حاکم بر حرکت و سکون است. و بی‌دلیل نیست که ترکیب این دو را می‌توان در جنبش ۶۸ فرانسه به خوبی دید. تنهایی سوژه کافه‌نشین که مثلا در آثار ادوارد هاپر برجسته شده، دیگر نه صرفا مسئله‌ای فردی، بلکه بیش از هر چیز حفره یا پکتومی (زخمی) است در فضای عمومی. به عبارتی لحظه‌ای است از ناکامی شهر به‌عنوان استادیوم در فراچنگ‌آوردن، تحقق و توضیح تجربه جمعی.

چرا امسال بسیاری از خرمشهر نوشتند؟

روز دفاع از وطن

عکسی از پنج نوجوان را از پشت سر می‌بینیم با لباس رزم که سه نفرشان روی پل هستند و دو نفرشان به سمت پل می‌روند. آن پنج نفر می‌رفتند با گروگذاشتن جان خویش دشمن را معطل کنند تا مردم فرصت فرار داشته باشند. این عکس بارها و بارها در شبکه‌های اجتماعی منتشر شد. پس از سال‌ها که بزرگداشت روز آزادی خرمشهر در انحصار گروه‌های خاصی بود، امسال روز سوم خرداد، چهارم خرداد و چند روز بعدش شبکه‌های اجتماعی پر شد از نوشته‌های مردمی درباره خرمشهر، بدون اینکه کسی کمپینی راه انداخته باشد و کسی از دیگران خواسته باشد و لشکرهای سایبری و ربات‌ها کاری به این موضوع داشته باشند. شاید پس از این همه پراکندگی، مردم دنبال موضوعی می‌گشتند که بشود درباره‌اش وفاق داشت. کاربری نوشته بود: «خاطره جمعی مشترک ما از شکست و پیروزی است که ما را یک ملت کرده. اینکه همه ما، وقتی درباره اشغال خرمشهر و آزادسازی آن صحبت می‌کنیم، می‌دانیم کدام طرف ایستاده‌ایم، به ما هویت ملی می‌دهد. تا این خاطرات مشترک زنده هستند، ملت ایران زنده است». همین‌طور که این کاربر نوشته است، امسال افرادی با گرایش‌های سیاسی متفاوت و حتی متضاد از بزرگداشت آزادی خرمشهر نوشته‌اند.

یادخانه

گروهی از کسانی که درباره خرمشهر نوشته‌اند، بچه‌های خرمشهرند و نوشته‌هایشان طعم تلخ حسرت دارد. کاربری با انتشار عکسی از کودکی‌اش با پدرش نوشته است: «این اولین و آخرین تولد من در خانه‌مان در خرمشهر است. چندوقت بعدش از این خانه فقط یک خرابه مانده بود. خرمشهر آزاد شد اما دیگر هیچ‌وقت هیچ چیز برای خانواده ما مثل روزهای این عکس نشد». همین حسرت درون‌مایه یکی از پرخواننده‌ترین رمان‌های سال‌های اخیر است که نسیم مرعشی نویسنده خرمشهری نوشته است به نام «هرس» که نشر چشمه چاپ کرده است. کاربر دیگری نوشته است: «امروز، شهری که با لباس خونه ازش فرار کردم، شهری که شادی‌های خونواده‌ام تا ابد توش دفن شد، آزاد شد. از مردانی که آزادش کردن تا ابد ممنونم و از عراقی‌ها تا ابد متنفر. اونایی که لوازم زندگی‌مون براشون کافی نبود. اونایی که آلبوم‌های عکسامونم با خودشون بردن. لعنت ابدی بهتون». اما از همه ناراحت‌کننده‌تر فیلمی است که عراقی‌ها از اشغال خرمشهر گرفته‌اند و یکی از کاربران با انتشار آن خشم خود را نشان داده و هشدار داده و درباره اهمیت وطن گفته است. بعضی از آنها هم عکس‌هایی از دهه ۵۰ خرمشهر گذاشته‌اند، زمانی که خبری از جنگ نبود.

یادی از ارتشی‌ها

کاربری نوشته بود: «تا قبل از آزادسازی خرمشهر تقریبا هر شهری از ایران جدا شده بود هرگز پس گرفته نشد» و دیگری نوشته بود: «خرمشهر پس از ۵۷۸ روز اشغال توسط ارتش بعث عراق با مجاهدت‌های رزمندگان ایرانی آزاد شد». شاید همین نکته‌ها بود که باعث شده بود امسال در کنار کاربرانی که یاد شهدای شناخته‌شده آزادی خرمشهر و برخی از چهره‌های زنده آن را گرامی داشته بودند، گروه زیادی از کاربران نیز از نقش «ارتش» در آزادی خرمشهر نوشته و از آن تقدیر کرده بودند. کاربری از ناخدا صمدی یاد کرده و از لزوم توجه به چهره‌هایی که کمتر به آنها پرداخته می‌شود، نوشته بود. کاربری عکسی از تکاوران نیروی دریایی ارتش را منتشر کرده و یاد آنان را گرامی داشته بود و کاربری دیگر نوشته بود: «روز آزادی خرمشهر یادی می‌کنیم از زنده‌یاد تیمسار خلبان منوچهر محققی رکورددار پرواز رزمی با فانتوم از اسطوره‌های دفاع تاریخی ملت ایران در برابر تجاوز ارتش صدام. او در ۱۸۲ حمله هوایی به عراق شرکت داشت».

ممدنبودی‌ببینی

یکی از شهدای شناخته‌شده که نامش در متن‌های زیادی تکرار شده است، محمد جهان‌آرا بود که هم کاربران ارزشی شبکه‌های اجتماعی با انتشار تصویرهایی از او و گفتن از رشادت‌هایش یادش را گرامی داشتند و هم کاربران مخالف و حتی برانداز. یکی از متن‌هایی که مورد توجه بسیاری از مردم قرار گرفته بود، خاطره ژیلا بنی‌یعقوب از مصاحبه‌اش با مادر شهید جهان‌آرا بود. او درباره پسر دیگر این خانواده که سال ۶۷ اعدام شده بود نوشت، پسری که برخلاف سه پسر دیگر هیچ‌وقت نباید از او حرفی زده می‌شد و محمد جهان‌آرا تا وقتی زنده بود برای آزادی‌اش تلاش می‌کرد. نوحه «ممد نبودی» هم مورد توجه بود و برخی همان را بهانه کرده بودند تا نسبت به وضعیت کنونی خرمشهر یا حتی کشور گلایه کنند و بگویند ممد نیستی که ببینی!

شعروترانه

ما ایرانیان خیلی وقت‌ها دست به دامن شعر می‌شویم و در یادکرد آزادی خرمشهر هم شعر و ترانه جای خودش را دارد. کاربری این بیت از ترانه‌ای را با هشتگ خرمشهر توییت کرده بود: «پاش بیفته باز دوباره، روی مغربت می‌بارم / باز توی منطقه مین، دست و پامو جا می‌ذارم» و دیگری شعری از رضا براهنی نوشته بود که: «وجب به وجب خمپاره و انگشت به انگشت ترکش. اگر از ماه کسی آهن‌ربای بزرگی به دست می‌گرفت خوزستان می‌چسبید به ماه».

اختلافات سیاسی و سؤال‌های بی‌جواب

هم‌زمان که خرمشهر ریسمانی شده بود تا ایرانیان پراکنده را به سوی توافق درباره موضوعی بکشاند، اما تنوع دیدگاه‌ها و اختلاف‌ها و تضادها نیز از لابه‌لای نوشته‌ها و نوع هشتگ‌گذاری‌ها پیدا بود. برخی از نقش تسلیحات نظامی که پیش از انقلاب خریداری شده بود در دفاع از خرمشهر گفته بودند و برخی دیگر از نقش بسیج مردمی و نقش رهبری در ایجاد همبستگی. یکی نوشته بود: «امروز روز پسران سرزمین من بود / امروز روز برادران باغیرت من بود/ که جان دادند تا دوباره بحرین دیگر / از خاک سرزمینم ایران جدا نشود».

با این حال کاربران دیگری با انتشار تصویرهایی از زنانی که جانشان را فدای آزادی خرمشهر کردند یا اسلحه دست گرفتند و جنگیدند، توجه ما را به حضور زنان در این حماسه جلب کرده بودند. در این میان برخی نیز سؤال‌های بی‌جوابی را که طی این سال‌ها مطرح شده بار دیگر یادآوری کرده‌اند نظیر چگونگی ادامه پیداکردن جنگ بعد از آزادی خرمشهر. یکی از کاربران به خاطرات مرحوم احمد خمینی اشاره کرده است. او در این کتاب نوشته است: «در مسائل خرمشهر امام معتقد بودند که بهتر است جنگ تمام شود، اما بالاخره مسئولین جنگ گفتند که ما باید تا کنار شط‌العرب (اروندرود) برویم تا بتوانیم غرامت خودمان را از عراق بگیریم. امام اصلا با این کار موافق نبودند و می‌گفتند اگر بناست که شما جنگ را ادامه بدهید بدانید که اگر این جنگ با این وضعی که شما دارید ادامه یابد و شما موفق نشوید دیگر این جنگ تمام‌شدنی نیست و ما باید این جنگ را تا نقطه‌ای خاص ادامه بدهیم و الان هم که قضیه فتح خرمشهر پیش آمده بهترین موقع برای پایان جنگ است».

سوم خرداد و یک پیشنهاد

یکی با مقایسه سوم خرداد ۱۳۶۱ و سوم خرداد ۱۲۳۵ به موضوع جالب تاریخی اشاره کرده بود: «برخلاف خرمشهر که به مدد رزمندگان ارتش در سوم خرداد سال ۱۳۶۱ آزاد شد، روز شنبه سوم خرداد ۱۲۳۵ سپاهیان محمدشاه که آماده آزادسازی هرات بودند، با اشغال جزیره خارک توسط انگلیسی‌ها و تهدید به حمله نظامی مجبور به عقب‌نشینی شدند». دیگری نوشته بود: «روز ۳ خرداد سالروز آزادسازی خرمشهر، شهری که آماج حملات به خاک ایران بود ولی مردمش نگذاشتن یک وجبش از دست بره» و اضافه کرده بود: «سال‌ها گذشت و هنوز به اون چیزی که حقشه نرسید». و این نوشته کاربری دیگر هم جالب بود: «شیرین‌ترین اتفاق زندگی پدرم تولد فرزندانش، یا ازدواجش با مادرم که عاشقش بوده نیست. شیرین‌ترین اتفاق زندگی او آزادی خرمشهر است. هنوز وقتی جمله «خونین‌شهر، شهر خون آزاد شد» را می‌شنود به پهنای صورت اشک شوق می‌ریزد». آرش رئیسی ضمن انتشار عکسی که در نخستین سطر این گزارش از آن یاد کردیم، پیشنهادی داده بود. نوشته بود: «این پنج تن تنهاترین سرباز هستند؛ سربازانی بی‌نام و بی‌چهره که رفتند و هیچ‌گاه بازنگشتند. رفتند تا تصرف پل خرمشهر توسط ارتش عراق را به تأخیر اندازند و مردم وقت کافی برای تخلیه شهر را داشته باشند. ای کاش برای پاسداشت چنین جانفشانیِ مردمی سوم خرداد را روز دفاع از وطن می‌نامیدیم».

نشانه‌خوانی

نیم‌تریلیون تومان پول زیادی است

پویا نعمت‌اللهی
دکترای علوم ارتباطات اجتماعی

رئیس سازمان فناوری اطلاعات گفته نیم‌تریلیون تومان تسهیلات اشتغال‌زایی برای تولید گوشی همراه هوشمند داخلی تخصیص می‌یابد که برای ساخت یک میلیون گوشی هدف‌گذاری شده است. این مقام دولتی از توسعه سیستم‌عامل بومی در سال ۱۴۰۲ خبر داده و گویا حمایت‌هایی برای توسعه سیستم‌عامل از سوی این سازمان صورت گرفته است. به‌طور کلی هر پروژه‌ای که از سوی دستگاه‌های دولتی یا ارگان‌هایی که به بودجه عمومی دسترسی دارند تعریف شود، قطعا شرکت‌ها یا افرادی پیدا خواهند شد که حاضر به اجرای آن باشند. به همین خاطر گویا شرکت‌هایی اعلام کرده‌اند که توانمندی لازم را برای تولید سیستم‌های عامل بومی برای گوشی‌های هوشمند دارند. اهمیت این موضوع از آنجاست که پیرو مصوبه مرکز ملی فضای مجازی در اواخر سال ۱۳۹۸، باید تا سال ۱۴۰۴، ۲۰ درصد سهم بازار گوشی هوشمند ایران با استفاده از محصولات بومی تأمین شود. این اقدام و حتی تعیین سهم بازار به این منظور را چگونه می‌توان فهم کرد؟ در یک نگاه کلی دسترسی به هرگونه فناوری در حوزه ارتباطات سیار و گوشی‌های تلفن همراه فی‌نفسه امر مبارکی است و باید از آن استقبال کرد. بالطبع هر ایرانی خوشحال خواهد بود که کشورش در این زمینه به پیشرفت برسد. اما مسئله مهم‌تر این است که برنامه راهبردی برای به‌کارگیری این فناوری‌ها چیست؟ به عبارت دیگر، مصوبه‌ای که مقرر می‌کند تا آخر ۱۴۰۴، ۲۰ درصد بازار گوشی از سوی محصولات بومی تأمین شود، مستظهر به چه برنامه‌ها، اسناد، محاسبات و سازوکارهای کارشناسی است؟ دولت سال گذشته در یک آیین‌نامه اجرائی مصوب کرد مبالغی در قالب برخی وجوه از تعرفه گوشی‌های لوکس، مصروف توسعه زیست‌بوم تلفن همراه در کشور شود. اکنون می‌توان سؤال کرد که چه منابعی به این منظور تخصیص داده شده و در چه حوزه‌ای به مصرف رسیده است. جالب این است که این مقام رسمی برای توجیه تخصیص نیم‌تریلیون تومان از عبارت «تسهیلات اشتغال‌زایی» استفاده می‌کند که طبعا وجه فرعی برای هدف بزرگی در قالب تولید گوشی و سیستم‌عامل بومی است. اکنون بیش از سه سال از آن زمانی که سهم ۲۰ درصدی مذکور تعیین شد، می‌گذرد؛ اما چرا تاکنون مصرف‌کنندگان معمولی و مردم عادی آثاری از این گوشی یا سیستم‌عامل نمی‌بینند؟ بازار گوشی‌های موبایل در کشور ازجمله بازارهای ثابتی است که به دور از حاشیه مشغول کار خود است و سلایق تمام مصرف‌کنندگان نیز نسبتا در این بازار رعایت می‌شود. اکنون برنامه دستگاه‌های متولی در این زمینه را باید ذیل یک جنبه مهم به نام «بازار» ارزیابی کرد. اگر یک سیستم‌عامل مشخص بومی تولید شود، بالطبع باید فکری هم بشود که آن را دارای توجیه اقتصادی کند. این به آن معناست که طیفی از برندهای موجود خارجی از آن سیستم‌عامل بهره بگیرند. اما چون چنین چیزی بسیار بعید است، لذا این پروژه از ابتدا در قالب تولید «سیستم‌عامل» در کنار «گوشی مربوطه» تعریف شده است. از سوی دیگر، اگر قرار باشد کار به اجبار پیش برود (مانند اینکه محدودیت‌هایی فراروی مصرف‌کننده قرار گیرد و با ورود هر گوشی ایرانی عملا گوشی‌های خارجی دچار ممنوعیت یا محدودیت عرضه شوند) آنگاه بلایی که بر سر صنعت خودروی این کشور آمده است، این بار بر سر یک صنعتی دیگر آوار خواهد شد. از حیث فنی اما سیستم‌عاملی که مدنظر است باید پاسخ‌گوی نیاز مردم در این حوزه باشد و اگر نتواند این نیاز را تأمین کند، با استقبال مردم روبه‌رو نمی‌شود. مسئولان در بسیاری از موارد نشان داده‌اند اهمیتی برای نیازها، سلایق، اولویت‌ها و حتی کسب‌وکارهای مردم قائل نیستند. بنابراین از آنجا که اساسا سیستم‌عامل بستری است که بسیاری از ترجیحات و نگاه‌ها با آن مرتبط است، امید می‌رود انگاره‌های مردم و مسئولان در این حوزه شباهت درخور توجهی داشته باشد.

صنف

برای نیلوفر حامدی

چراکه تو خود عاشق‌ترین زنده‌هایی

فاطمه جمالپور: هر وقت زنی دامن و پیراهن گل‌گلی و چین‌دار می‌پوشد، یاد تو می‌افتم. هروقت زنی دوچرخه‌سوار و موتورسوار می‌بینم یاد تو می‌افتم.

هر گلدان و گل قشنگی می‌بینم، یاد تو می‌افتم. یاد شادمانی‌ات از دیدن هر جوانه تازه. انگار با دیدن هر جوانه زندگی را جشن می‌گرفتی. یاد گلخانه کوچک و عشقت به گل‌ها. وقتی کسی قشنگ می‌خندد، آن‌طور که ردیف دندان‌هایش بیرون می‌زند و صدای خنده‌اش فضا را پر می‌کند، وقتی کسی ذوق می‌کند، آن‌طور که تو ذوق می‌کنی از دیدن هر چیز ساده و قشنگی، یاد تو می‌افتم. تویی که نوشته بودی میون این همه مصیبت و خبر بد، عاشق زندگی هستی و هستی. غروب و طلوع می‌بینم یادت می‌افتم. آسمان می‌بینم یادت می‌افتم. یاد آن هشت ماهی که آسمان را از تو دریغ کردند، از تویی که عاشق آسمان و صعودی. هروقت قله می‌بینم و کسی صعود کرده، یادت می‌افتم. هر وقت زن و مردی را می‌بینم که دردهایشان را می‌دوند یاد تو و محمدحسین می‌افتم. تویی که حتی با دمپایی در هواخوری زندان می‌دوی. چیزکیک، ساقه‌طلایی و مربای آلبالو می‌بینم، یادت می‌افتم. سینی فر، تارت گلاب و هل، سفره حصیری، زندگی می‌بینم، یاد تو می‌افتم نیلو. تویی که رنج همه، رنج تو بود. حتی رنج حیوان‌ها و تا آن سر شهر رفتی برای سگ‌های بی‌گناه و ممنوعه تا از مراکز خرید و فروش غیرقانونی حیوانات در حاشیه تهران گزارش تهیه کنی.

حالا نیستی، جایت در زندگی همه ما خالی‌ست. از گلدان‌های خانه‌ات و گربه‌های محله بگیر تا مادرجان، محمدحسین، شهرزاد، تحریریه و حوزه‌های خبری‌ات. حالا اگر داس پدری گردن دختری ۱۴ساله را برید، تو نیستی که از رومیناها بنویسی. تو نیستی تا صدای مادرش شوی. اگر گلوله‌ای شکم بی‌گناهی را شکافت، نیستی تا صدایش شوی. حالا نیستی تا اگر ظلمی به کسی رفت، از دانشجو تا پزشک و پناهنده و زندانی از آن خبر بدهی. هر وقت هر گزارش خوبی می‌خوانم، یاد تو می‌افتم. ۹ ماه است دیوارهای زندان تو را از ما گرفته‌اند، حالا نیستی تا بروی لب مرز زاهدان از بی‌پناهی افغان‌ها بنویسی. نیستی تا از زنان بنویسی. می‌دانم بیرون می‌آیی و وقتی آمدی هزارها قصه داری از رنج آدم‌ها. منتظریم بیایی و خانه و تحریریه را روشن کنی. می‌دانم که می‌آیی و مصمم‌تر کار می‌کنی و دوباره صدای افغان‌ها، قربانی‌های قتل‌های ناموسی، دختران ورزشکار و هزاران صدای آرزومند و بی‌صدای دیگر می‌شوی. به یادت می‌افتم اما به جای دلتنگی، رؤیای آزادی می‌بافم. تصمیم گرفته‌ام هدیه آزادی برایت یک گلدان قشنگ بنجامین بخرم و روی کارتش بنویسم چراکه تو خود «عاشق‌ترین زنده‌هایی».